تمثیل سرایان نفس در بدن برای تبیین معیت خداوند با ماسوی الله

در آن جلسه گفتیم: چطور می‌شود خدایی باشد که همه جا حاضر است؟، خُب، او در عرش است؛ «عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»[1] و حال یک علمی هم به زمین دارد. [این پرسش را مطرح کردیم]. رساله‌ی احمد بن حنبل را هم بیان کردیم. لذا چطور می‌شود؟

برای رفع این استبعاد می‌توان به احمد بن حنبل گفت: آقای احمد بن حنبل! چرا علم خداوند متعال را طوری فرض می‌گیری که گویا کسی توپ ای جامی را در دستش گرفته باشد و بر آن محیط باشد؟! چرا به این صورت مثال می‌زنی که او بیرون از این جام و در عرش است، اما علم او محیط است. چرا به این صورت مثال می‌زنی؟! اگر می‌خواهی به چیزی مثال بزنی، به چیزی مثال بزن که هم محیط است و هم باللدقة حضور دارد. آن موقع، چه مثالی را عرض کردم؟ مثال سرایان نفس در بدن را. شما به جای اینکه این جام را بگیری، این‌طور مثال بزن: بگو نفس در بدن، ساری است. یعنی با اینکه همه خودمان را این طور می‌یابیم که من به‌عنوان یک شخص بسیط هستم و جزء ندارم، اما همین «من»، به‌عنوان یک امر بسیط و مُدرکی که می‌گوید «انا»، می‌بیند در دو موطن از موطن فیزیکی مادی، در لحظه‌ی واحده حضور دارد. این برای رفع استبعاد است. پس می‌توان یک چیزی در لحظه‌ی واحده در دو موطن حضور داشته باشد. بدون اینکه مثال احمد بن حنبل باشد که از دور باشد.

این انگشت و این انگشت؛ هم زمان، هم احساس این انگشت را دارد و در همان زمان، احساس آن انگشت را دارد؛ به‌عنوان من. به هر دو می‌گوید: انگشت من است؛ در آن واحد می‌تواند تحریک کند و کار انجام بدهد. دقیقاً نشان‌هگیری می‌کند. همزمان و در آن واحد، دو دکمه‌ای که باید هم زمان فشار بدهد را، فشار می‌دهد؛ دقیقاً نشان‌هگیری می‌کند و دو انگشت را می‌آورد و در آن واحد روی دو دکمه می‌گذارد. چرا؟؛ چون آن دو دکمه، باید با هم فشرده شوند. خُب، پس یک نفر است و دو انگشت فیزیکی جدا است، اما در آن واحد، یک محرک، هر دو را به حرکت در می‌آورد. این‌ها مثال‌های خیلی خوبی است.

یکی از شئونات «من عرف نفسه عرف ربّه»[2] همین است. اگر یادتان باشد، عرض کردم «من عرف نفسه» در سه چهار نوع دسته‌بندی می‌شود: بالمماثلة، بالمباینة، بالمضادة و ... . یکی از آن‌ها همین بالمثل و بالممماثله بود. ممماثله در جهت رفع سلب و رفع نقص. هر چیزی که یک کمالی دارد در این جهت کمال که رفع یک نقص است، می‌توان خودش را شبیه خدای متعال ببیند؛ اما نه تشبیه ثبوتی؛ بلکه شبیه اینکه خداوند متعال هم این نقص را ندارد. همانطوری که من این نقص را ندارم او هم ندارد. من الآن در این فضا هستم و شما را دارم می‌بینم، خُب، یک کمالی است که شما را می‌بینم. اما پشت دیوار را نمی‌بینم. این برای من نقص است و دیدن اینجا کمال است. در این جهتی که من اینجا را می‌بینم، خُب خداوند متعال هم اینجا را می‌بیند. در این رفع نقص از من،

مثل هم هستیم. اما خدای متعال، پشت دیوار را هم می‌بیند؛ او این کمال را دارد. من این کمال را ندارم. ولی معنایش این نیست حالا که او اینجا و آنجا را می‌بیند و من اینجا را کامال می‌بینم و آن جا را نقصان نمی‌بینم، پس دیدن من هم، مثل دیدن او است. اینکه لازمه‌ی آن نیست. در اصل این رفع نقص، با هم شریک هستند. در اینجا خیلی مثال‌ها می‌توان زد.

---

[1]. طه، آیه‌ی ۵.

[2]. تیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص 588: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه».

بازبینی #2
ایجاد شده 28 ژانویه 2024 15:54:54 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 فوریه 2024 14:43:38 توسط ... .